اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

بحثی که بود راجع به بحث کرديم که راجع به نقل به معنی مسأله نقل به معنی چون بنا شد يک مقدار کلمات اهل سنت را از مصدر خود آن­ها خوانده بشود می­گذاريم بعدش اما اجمال قصه اين است که مسأله نقل به معنی در دنيای اسلام زياد نقل شده و قطعاً در روايات ما نقل به معنی وجود دارد اختلاف نقل وجود دارد و اين يکی از علل اختلاف متن است ليکن همان طور که در آن روايت دارد در بعض اقوال هم خوانده شد، نقل به معنی را اجازه می­دهند در حدی که کاملاً طرف آشنا باشد و معنی و مقصود را بتواند کاملاً تفهيم بکند و اين طور نباشد که نقل به مثل ترجمه و مضمون و اين­ها بشود، عرض کنم برای اين مطلب چون اين بحث متن همان طور که اين دو جلسه اخير صحبت شد رابطه بسيار قوی دارد، هم با اصل حجيت هم با مسأله مضمون و دلالت و تلقی قبول و اين طور نيست که بتوانيم اينها را جدا بکنيم از هم در مکتب شيعه يک مطلبی را هم ما گاهی در کتب خودمان داريم به نام نقل به مضمون، نقل به مضمون باز از نقل به معنی وضعش ناجورتر است به اصطلاح، به خاطر اين که مراد از نقل به مضمون يعنی مضمون يک روايتی را بدون توجه به معنای او نقل بکنيم اين نقل به مضمون داريم، اصولاً در اين کتاب معروف شيخ طوسی مبسوط حالا يک مثالی عرض بکنم در بحث اجلکم الله خريد و فروش سک، خب معروف اين است که ثمن الکلب سحت، اطلاق دارد آن وقت استثناء شده کلب صيد فکر می­کنم در بعضی از روايات هم الصلوقی باشد الکب الصلوقی، همان طور که گفته شده صلوق يک روستايي است در يمن که معروف بوده به تربيت کلاب صيد به اصطلاح، لذا الآن همين الآن در عراق عراقی­ها در لهجه­ای محلی اصولاً به کلب صيد می­گويند صلوگی، اصلاً اصطلاح همان لفظ قاف را تبديل به گاف می­کنند صلوقی، اصلوگی اين صلوگی پيش آن­ها يعنی کلب صيد اصلاً حالا شايد اين يواش يواش مثل کلمه ربّ پيش ما که معنای معجون بوده که حالا ربّ گوجه مثلاً به ذهن می­آيد علی ای حال فعلاً در عراق اين طور است الآن هم هست تعبير صلوگی، فکر می­کنم در روايات هم داريم آن وقت مراد از صلوقی همان کلب صيد است آن وقت عده­ای هم سه­تا سگ ديگر را هم اضافه کردند به عنوان، عده­ای هم مطلق سگی که فايده دارد حالا به هر فايده باشد مثل اين سگ­های اسکومو مثلاً در قطب شمال و آن سه­تا سگ يکی سگ گله است به اصطلاح، يکی سگ خانه و حفظ خانه و ماشيه و دار و ماشيه و نگهبان به اصطلاح يکی هم اين، اين سه تا سگ را هم استثناء کردند که مجموعاً چهارتا می­شود ليکن ما نداريم روايتی در اين جهت نداريم در کتاب شريف مبسوط مرحوم شيخ می­فرمايد و روی جواز بيع کلاب اربعه حالا می­خواهيد بياوريد از مبسوط اين را به اصطلاح مرحوم شيخ انصاری در بحث بيع کلب در اين­جا يکی از آن­ جاهايي است که خيلی تردد دارد در مکاسب محرمه خيلی در بيع اعيان نجسه به عنوان اعيان نجسه خيلی تردد شايد شش بار هفت بار تردد دارد از يک طرف می­خواهد بگويد جايز است چون منفعت دارند، روايت هم هست و روايت اگرچه مرسل است ليکن مؤيد مثلاً به عمل اصحاب است و شيخ فرموده است و چنين حالا، از آن ور هم می­گويد نه اين اصلاً معلوم نيست روايت باشد و مضمون روايت است معلوم هم نيست مؤيد به عمل اصحاب باشد در روايات فقط کلب صيد استثناء الی آخره، غرض من حيث المجموع مرحوم شيخ به نظرم شش بار يا هفت بار در مکاسب محرمه به خاطر اين روايت که مرحوم شيخ، منفرد هم هست جای ديگر هم ندارد مرحوم شيخ در کتاب مبسوط به عنوان روی، حالا می­خواهيد بخوانند عبارتش را تا من يک توضيحی را عرض بکنم اين منشأ شده يعنی لا اقل عده­ای خب مثل آقاي خويي می­گويند آقا اين مرسل است و قبول نداريم و شهرت را هم جابر نمی­دانيم، ديگر بحث ايشان خيلی روشن است آقايان مشکل­شان اين است که مثل شيخ طوسی گفته و ايشان شيخ الطائفه است بعدش هم عده­ای شايد ظاهراً دقيقاً اقوال را در ذهنم نيست عده­ای قبول کردند و اين اشکال ندارد که مثلاً به خاطر اين­که مضافاً به اين­که طبق قاعده هم هست چون منافع محلله است مسأله نگهبانی خانه، گله اين­ها جزء منافع محلله حساب می­شود و مانعی ندارد، منافع محلله مقصوده عند العقلاء دارد منفعتش که حرام نيست آن مقصود عند العقلاء هم هست پس قاعدتاً اشکال ندارد مضافاً به اين روايت حالا يا روايت تأييد می­کند يا روايت خودش دليل می­شود به خاطر اين­که شيخ آن را آورده، فکر می­کنم عده­ای از اصحاب حالا اقوال را در ذهنم، حضور ذهنم در همين بيع کلب در مکاسب محرمه مرحوم شيخ خيلی مثلاً می­گويد بعد می­گويد نه، الا ان يقال و ليکن يمکن ان يقال هی اخذ و رد می­کند معروف است، شيخ در چند جای مکاسب من حيث الجمله اين طور است خيلی اخذ و رد می­کند يکش هم بيع صبی که اين هم ايام مشغول بوديم خيلی اخذ و رد می­کند که آيا قبول بکند يا قبول نکند نکاتی برای اين طرف نکاتی برای آن طرف و خيلی حالت ترديد دارد از جاهايي است که در مکاسب شيخ ترديد فراوان دارد خيلی روشن نيست سرش هم واضح است به هر حال روايتی است که به شيخ طوسی نقل کرده شيخ الطائفه است عده­ای هم قبول کردند منافع مقصوده هم هست شايد در خارج هم عملاً اين طور باشد يعنی برای سگ گله می­خرند می­فروشند عملاً هم در خارج خريد و فروش هست خود ما برای يک جريانی همين باغچه­ که داريم نگهداريش، احتياط کرديم پول را به طرف پول را ببخشيديم گفتم تو هم سگ را به ما ببخش ديگر حالا در خريد و فروشش شبهه کرديم که خريد و فروشش جايز نباشد علی ای حال اين يکی از مسائلی است که محل ابتلاء هم هست و دليل واحدش هم همين کلمه شيخ است روی جواز بيع هذه الکلاب اينی که مرحوم شيخ نقل کرده، بخوانيد

س: روايت مبسوط را آوردم، جلد دو صفحه 166 حکم مايصح بيعه و مالايصح، فرمودند که و يجوز اقتناء الکلب للصيد و حفظ الماشيه و حفظ الضرب بلا خلاف و کذالک يجوز اقتنائه لحفظ البيوت

ج: اين چهارتا شد ماشيه و بيوت را اگر دوتا حساب کنيم چهارتا، اين يعنی زرع و بيت را دوتا بفرماييد

س: و من ليس بصاحب صيد و لا حرس و لا ماشيه فامسکه لوقت

6: 7

حرس او ماشيه انحصر له ذلک او احتاج الی الصيد فلابأس به لظاهر الاخبار اين مبسوط است

ج: نه و روی جواز بيع ذلک،

س: حالا به حسب ظاهر بحث شيخ انصاری

س: شيخ انصاری

23: 7

ايضا عن الشيخ و القاضی بکتاب

س: می­گويم عبارت مبسوط اين بود

س: مبسوط

ج: مبسوط شيخ طوسی، نکند سرخسی را آوردی؟

س: شيخ طوسی و سرخسی

ج: و روی جواز بيع ذلک که دارد

س: حالا آن باشد حرف خوبی است

ج: هرکسی گفته خوب گفته نه و روی جواز بيع الکلاب

س: مرحوم شيخ در مکاسب دارد يک سرّی چيزهايي را، بعد در کلب ماشيه و حائط را گفتند،

س: شيخ طوسی اين است

ج: شايد بعدش دارد چون شيخ گاهی اوقات يک مسأله را تکرار می­کند

س: معمولاً نقل از منابع سنی بعد نظر خودش را می­گويد

ج: نه اين ظاهراً کلاً از منابع سنی است بخوانيد مرحوم

س: ببخشيد معذرت می­خواهم، بعد اسم­ها را از قبل تر بخوانيم

ج: و لايجوز بيع الکلب

س: قبل­ترش را بخوانم چون چيز شده

س: شيخ نقل می­کند از چيزهای ديگر و المشهور بين الشيخ و من تأثر عنه الجواز وفاقاً للمحکی عن ابن الجنيد قدس سره حيث قال لابأس بشراء الکلب الصائد و الحارس للماشيه و الزرع ثم قال لا خير فی الکلب فی عدا الصيود و الحارس

ج: صَيود

س: صَيود و الحارس و ظاهر فقره الاخيره لو لم يحمل علی الاولی جواز بيع الکلاب الثلاثة و غيرها کحارس الدور و الخيام و حکی الجواز ايضاً عن الشيخ و القاضی فی کتاب الاجاره و عن سلار و ابی الصلاح و ابن حمزه و ابن ادريس و اکثر المتأخرين کالعلامة و ولده السعيد و الشهيدين و المحقق الثانی،

ج: عرض کردم مشهور هم قائل هستند عمده­اش اين بخوان عبارت

س: حالا عبارت مبسوط چون همين طور که فرمودند گاهی دو بار يا عبارت بحث­ها

ج: گاهی سه بار می­آورد گاهی هم تقييد می­آورد يعنی دفعه دوم قيد می­زند دفعه اول نمی­زند آن وقت علامه که نقل کرده متأسفانه در مختلف يکی از مشکلاتش اين است که گاهی همان دفعه اول را نقل می­کند، نقل از علامه از مبسوط يک مشکل را بعد می­گويم يک مشکلش هم اين است مکررات شيخ را ندارد، شيخ گاهی اوقات چند صفحه بعد هفت صفحه هشت صفحه بعد باز مخالفش را نقل می­کند دارد در مبسوط دارد، متأسفانه دارد،

س: پس من با اجازه می­توانيم از اول مسأله می­خوانم و ماليس بآدمی من البهيمة فعلی ضربين نجس و طاهر فنجس علی الضربين نجس المجاورة نجس العين بعد می­فرمايد که، نجس المجاوره را می­گويد بعد می­گويد و ان کان نجس العين مثل الکلب و الخنزير و الفرت و الخمر و الدم و مات والد منهم، و جميع المنسوخ و توالد من ذلک او من احدهما

ج: وسوخ وسوخ

س: و ما توالد من ذلک او من احدهما فلايجوز بيعه و لا اجارته و لا الانتفاع به و لا اقتنائه بحال اجماعاً الا الکلب فان فيه خلافاً و الکلاب علی ضربين احدهما لايجوز به بحال و الآخر يجوز ذلک فيه فمايجوز بيعه ما کان معلماً للصيد و روی ان الکلب الماشية و الحائط کذلک، و ماعدا ذلک کله فلايجوز بيعه و لا الانتفاع به،

ج: اين و روی اين مضمون است و الا همچون روايتی به اين مضمون نداريم که اين هم کالصيد مثلاً اين تعبير تعبير

س: صيود را روايت

ج: روايت ما صيود است فقط کلب صيد است نه اصلاً اين تعبير متن روايت نيست و روی بخوانيد

س: در روايت مثل که سباع صيود است ظاهراً صيود، کلبش هم نيست ظاهراً؟

ج: نه عنوان کلب صيد به نظرم

س: اين همين که مطلق صيود گفته شامل سگ هم می­شود

ج: نه کلب صيد هم به نظرم داريم متن روايت بخوان اين و روی

س: بعد اين­که بلی ايشان در بحث اجاره هم اين بحث را دارند

ج: نه اين­جا همين الآن بخوانيد اين قطعاً متن روايت نيست خب و روی چه آقا؟

س: الحاق به کلب صيد

س: در روايت فاما الصيود فلا بأس در کافی دارد

ج: اما کلب صيد هم به نظرم

س: سئلت عن کلب

ج: بلی

س: و ما يجوز بيعه ماکان معلماً للصيد

ج: خب

س: و روی ان کلب الماشية و الحائط کذالک

ج: اصلاً اين متن روايت نيست که قطعاً ما همچون روايتی نداريم، ان کلب الحارث و الماشيه کذلک قطعاً يک تصرف درش کرده،

س: نقل به مضمون است

ج: قطعاً مضمون است، يعنی نه اصلاً کذالک معنی ندارد اصلاً کذالک در روايت بيايد اين اصلاً متن روايت که نيست قطعاً متن روايت نيست اين حساب متن نمی­شود علی ای حال اين منشأ بحث در حقيقت در اين­جا اين شده ما اين را توضيحاتش چون سابقاً عرض کرديم شيخ چون يک قطبی است در مسأله، وقتی شيخ يک مطلبی نقل کرده اين در کلمات بعدی خيلی مؤثر است

س: ببخشيد من عبارت سوم شيخ را در بحث اجاره بخوانم در جلد 3 فرمودند که اجارة الکلب للصيد و حراسة الماشية و الزرع صحيحة لانه لامانع من ذلک و لان بيع هذه الکلاب يصح ديگر اختلاف را هم اين­جا نقل نکردند مثل همان عبارت دومی که در بحث ما يصح بيعه

ج: آن وقت اين را به عنوان روی در اين­جا نقل کرده و روی بيع کلب حارس و ماشيه کذلک اين روی به اصطلاح ما متن روايت نيست، اين روايت قطعاً جزو روايات نيست و اين قطعاً نقل به مضمون است نقل به مضمون به اين معنی که ايشان به اصطلاح از يک به اصطلاح مضمون يک روايتی استظهار اين معنی را کرده،

س: حکم مسأله را در آورده

ج: در آورده عرض کنم که طبق قاعده­­ای که ما داريم آن طبق قاعده در اين مسأله اهل سنت هم همين بحث را دارند اصلاً حالا اين چطور شده اشتباهی است برای مرحوم شيخ رخ داده برای ما رخ داده همين بحث کلب را اهل سنت هم دارند يعنی نه اين طور نيست که آن­ها نداشته باشند ليکن آن­ها آمدند گفتند که، اين­ها هم کلب صيد را که استثناء کردند گفتند بقيه کلابی که دارای منفعت است می­شود نگهداشت، يعنی بحثی که اساساً کردند بحث انتفاع است يجوز الانتفاع و يجوز به اصطلاح نگهداريش به حفظ سگ به خاطر اين منافع، آن وقت بعض­هايش آمدند گفتند حالا که يجوز انتفاع و يجوز نگهداری پس يجوز البيع اين را در کتب اهل سنت هم اگر بياوريد اين کتاب مبسوط شيخ چون اصلش، البته ابن جنيد که متأثير به اين مسائل نيست ابن جنيد احتمالاً رو همان قاعده اين­که يجوز الانتفاع، حالا که يجوز الانتفاع فيجوز البيع يعنی شايد رو آن قاعده کلی، اين­که شيخ می­فرمايد روی اين مهم است و الا آن خب مرحوم ابن جنيد و مشکل ابن جنيد هم باز ما عرض کرديم همچو، مشکل ما اين است راجع به ابن جنيد فتاوای ايشان فعلاً توسط مرحوم علامه در مختلف نقل شده غير از مختلف خيلی کم ازش نقل نکردند که خيلی هم مصدرش واضح نيست علامه در کتاب مختلف به خلاف مفتاح الکرامه عين عبارات را آورده، الآن با اين­که در قرن هشتم بوده ايشان در قرن مثلاً سيزدهم بوده صاحب مفتاح الکرامه، انصافاً کارش علمی­تر است با کارهايي علمی امروز بيشتر چون متن عبارات مبسوط، من لايحضر اينها ورداشته آورده، ليکن يک مشکل علامه تلخيص کرده در اين چاپی که الآن معروف است از مختلف علامه اشاره نکردند به تلخيص، در آن يک جلدی که من چاپ کردم نوشتم نقطه گذاشتم هرجا که نقطه گذاشتم علامه حذف کرده الآن ما دقيقاً نمی­دانيم علامه با کلام ابن جنيد چه کار کرده؟ چون مصدر ابن جنيد پيش ما نيست، کتاب ابن جنيد پيش ما نيست، کتاب ابن ابی عقيل پيش ما نيست کتاب فاخر مال جعفی پيش ما نيست، کتاب علی ابن بابويه پيش ما نبود، اخيراً نسخه­ای پيدا شد معظمش پيدا شد خيلی نسخه­ای نفيسی در نجف چاپ کردند، بالاخره کتاب علی ابن بابويه صدوق پدر هم چاپ شد البته همه­اش نه اما معظمش چاپ شد، تا حالا طريق ما منحصر بود به آنچه که صدوق نقل کرده بود يا علامه در کتاب مختلف، مفتاح الکرامه بدش اين است که نقل به مضمون می­کند و لذا هم معروف شده که نقل مفتاح الکرامه خيلی دقيق نيست چون نقل مضمون می­کند مثلاً می­گويد و افتی بجواز ذلک، حالا عبارت شنستا را نگاه کني شايد جواز در نيايد آن جوازی که ايشان، يک مشکل ابن به اصطلاح مفتاح الکرامه با اين­که مفتاح الکرامه خيلی زحمت کشيده و اقوال را جمع کرده، نقل می­کنند سماعاً شنيدم از آقای بجنوردی شنيدم که وقتی کتاب می­نوشت پنجاه کتاب و رساله دور و برش باز می­کرد يکی يکی اين­ها را نگاه می­کرد مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بعيد هم نيست اين طور باشد اما مشکل مفتاح الکرامه نقل به معنی است که خودش برداشت کرده، خودش هم شايد مثلاً آن قدر فقيه دقيقی که ظرافت­ها را ملتفت بشود آن لطايف کلام و هوش، تتبع دارد اما آن قسمت علامه متن عبارت را آورده ليکن حذف دارد اين حذفش کار را خراب می­کند مضافاً به اين­که از خود کتاب علامه هم ما يک نسخه­ای خيلی مضبوطی درستی در دست نداريم يک مشکل هم باز آن طرف است يک نسخه مصححی از کتاب باشد يکی دوتا مشکل ما الآن در نقل اقوال داريم که اين خودش باز احتياج به کار دارد الآن به طور متعارف چون بعد اين يک توضيح متعارف ما الآن در اقوال مخصوصاً چون در فقه تأثيرگذار است در مسأله عمل اصحاب و عدم عمل و اعراض و روايت را قبول بکنيم نکنيم بيشترين کسی که در اين جهت خيلی روش تأکيد می­کند مرحوم صاحب جواهر است صاحب جواهر هم متأسفانه نقل اقوالش از مفتاح الکرامه هست همين اشکالاتی که به مفتاح الکرامه عرض کرديم اين منتقل شده به جواهر الآن که اين را يک توضيح جداگانه عرض می­کنم،

س: کشف اللسام زياد چيز

ج: دارد اما آنی که به اقوال بحث اقوال چون بحث اقوال در شيعه عرض کرديم تلقی در شيعه خيلی تأثيرگذار است به اصطلاح اين تلقی به اقوال بر می­گرده مخصوصاً اقوال قدماء در اقوال قدماء خيلی اين تلقی تأثيرگذار است در فقه حنفی اين طور نيست، حتی مثلاً می­گويد ابوحنيفه اين طور گفت، شايد شاگردش ابويوسف اين طور گفت گاهی ممکن است رأی ابويوسف را قبول کند، رأی امام شان را هم قبول نمی­کنند آن­ها مشکل خاصی ندارند ما رأی فقهای مان هم برای ما ارزش خاصی پيدا کرده اين رأی اين، عرض کردم اين يک طريقه خاص تشيع است اصلاً بی­خود آقايون خيال نکنند که مثلاً اهل سنت هم اين راه­ها را رفتند اصلاً و ابداً شايد هم آقايون مثلاً می­آيند نگاه می­کنند آن­ها اين حرف­ها را نزدند اعراض مشهور و عمل مشهور و اين­ها را ندارند اهل سنت، چون آن­ها در اين خط نيستند کلاً اصلاً کلاً در اين فاز نيستند، اصلاً قبول ندارند عرض می­کنم رأی ابوحنيفه را نقل می­کنند در مقابلش ابويوسف يا محمد و به قال محمد و ظفر، ابويوسف محمد، محمد ابن حسين شيبانی اين قدر نقل آنها را در مقابل خود ابوحنيفه می­کنند در مقابل استادشان می­کنند يعنی هيچ حالتی، يعنی آن­ها را فقيه می­دانند نه حالت خاصی قداستی که ما برای ائمه عهد من الله باشد قائل باشيم علی ای حال اين را دقت بفرماييد آن ما الآن يک دويست سال است تقريباً عيال علی الجواهر و تقريباً در کتب ما آنهايي که دنبال عمل مشهور اند تقريباً الآن مستندشان جواهر است خود شان کمتر کار می­کنند خودشان بروند مراجعه بکنند اقوال را نگاه بکنند دو مرتبه تنقيح بکنند تصحيح بکنند و خيلی از مصادر هم درست چاپ نشده، هی مشکل مراسم خوب چاپ نشده خود مبسوط که الآن ازش نقل کرديم چاپ خوبی ندارد چاپ دقيقی روشنی روش نشده،

س: شيخ انصاری هم يک­جا می­گويد الآن ليس عندی الا استبصار يا فقيه

ج: استبصار

س: استبصار

س: من کتب الاصحاب

ج: بلی در همين يا کتاب نکاحش است يا رساله نکاح يا صوم حالا بالمناسبه اين آقاي يونسی مدعی است همان نسخه هم پيش من است الآن

س: نسخه­ای

ج: استبصار

س: می­گويد اين نسخه مال که بوده؟ مال سيد نعمت الله جزائری اين يکی پيش شيخ بود الآن پيش من است، می­گويد الآن آن نسخه هست، ايشان ادعا دارد آن نسخه استبصار را دارد ايشان آن نسخه که مرحوم شيخ تصادفاً ايشان کتاب استبصار دارد اما تصادفاً اصحاب ما الآن کم به کتاب استبصار مراجعه می­کنند به خاطر اين­که استبصار تلخيصی است از تهذيب ديگر به تهذيب مراجعه می­کنند حالا آن کتابی که در اختيار ايشان بوده می­خواهم قلت تتبع اصحاب ما اين طور است و الآن جواهر يکی از مصادر تتبع، حالا اين را من، امشب را شايد شرح بحث را بروم رو اين جهت به مناسبت همين نقل مضمونی که ايشان فرموده مثل آن درخت واره­ای که ما يک کمی خارج شديم از بحث چون اين خيلی تأثيرگذار است اين نقل به مضمون حالا شما اگر در کلمات اهل سنت بياوريد حتی اهل سنت هم روايت ندارند اهل سنت رو قاعده گفتند انتفاع جايز است اصالة الحل را جاری کردند گفتند حالا که انتقاع جايز است بيعش هم صحيح است حالا آن مصدری که شيخ در اختيارش بوده از کتب عامه درش روی داشته ايشان ازش روی فهميده حالا می­خواهيد يک نقل، چون عرض کردم اين مسائل بايد در يک به اصطلاح دائره وسيعی مورد بررسی، اين طور نيست که عبارت مبسوط را بخوانيم عبارتی که ما الآن داريم الآن آقايون می­گويند در هيچ جا همچون روايتی ما نداريم بيع برای حيوان­ها به اين حيوان­ها در هيچ روايتی نيست منحصر به اين مرسله مبسوط است، ليکن مرسله مبسوط را عمل اصحاب کردند منجبر می­شود ضعفش به عمل اصحاب ما حرف­مان اين است که اين اصلاً درست اولاً اين مرسله حالا غير از بحث ارسال نيست اين مضمون است متن روايت اين نيست

س: ولی اهل سنت دارند ثمن الکلب را

ج: سحت، سحت

س: يا نهی النبی دارند

ج: بلی دارند آن­ها نه اين چهارتا را ندارند

س: سه­تايي را ما در

س: کلب الصيد را دارند

س: سه­تايي را در عوالی داريم سه­تايي را

ج: بخوان حالا

س: عوالی هم از مبسوط می­گيرد

ج: احتمالاً از مبسوط

س: از روی­های شيخ در عوالی پيدا می­شود

س: واضح است که روايت است چون اين داستان نقل می­کند می­گويد فی الحديث عوالی جلد 2 صفحه 148،

ج: خيلی خوب بخوانيد

س: اين روايتی که

14: 22

از جبرئيل که انا معاشر الملائکه لاندخل بيتاً فيه کلب را نقل می­کند ايشان می­گويد فقال النبی صلی الله عليه و آله وسلم لا ادع کلباً بالمدينه الا قتلته فهربت الکلاب حتی بلغت عوالی فقيل يا

ج: عوالی هم گفته شده، قبا هم گفته شد،

س: فقيل يا رسول­الله کيف الصيد بها و قد امرت بقتلها فسکت رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم فجاء الوحی باقتناء کلاب الذی ينتفع بها فاستثنی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم کلاب الصيد و کلاب الماشيه و کلاب الحرث فاذن فی اتخاذها

ج: فاذن اين نيست حالا شما در،

س: حمل بر مثال می­شود

ج: بلی، نه اصلاً نيست اين، ببينيد اين روايت هم اگر باشيد اولاً ببينيد اين عوالی شماره حديثش را چند زده،

س: چهار صد و چهارده،

ج: برويد تا شماره يکش، چون عوالی فصول دارد،

س: بلی اين مسلک رابع است، اين که الآن خوانديم جزو مسلک الرابع است

ج: الاحاديث آن وقت هر فصلی مسلکی از يک کتاب است

س: از فاضل مقداد است

ج: از فاضل مقداد است دقت کرديد آن وقت در فاضل مقداد هم نيست، حالا مشکل ايشان يک عده­­اش از علامه است يک عده­­اش از شهيد اول است نيست در کتاب­های آن­ها هم نيست مثل همين روايت مرفوعه زراره از علامه است، ايشان از فاضل مقداد نقل کرده دقت کرديد ايشان نقل می­کند از کتب فاضل مقداد احتمالاً حالا اگر ما خيلی تسامح بکنيم در حق ايشان چون واقعاً ايشان امر مريبی دارد خود صاحب عوالی خيلی مريب است اين طور نيست حالا کتاب اسمش را عوالی گذاشته قوالی باشد و فلان و شايد يک نسخه خطی بوده گفتند مثلاً مجموعه آثار به خط فاضل مقداد ايشان ورداشته نقل کرده

س: اين روايت در خود تبيان شيخ طوسی هم هست

ج: حالا بخوانيد

س: بلی

ج: آن وقت اين روايت الآن اگر دقت بکنيد انتفاع است باز بيع نيست،

س: بلی اين هم

ج: روشن شد اتخاذ بود، اقتناء بود دقت کرديد آن وقت اهل سنت گفتند حالا که اذن فی الاقتناء يجوز البيع، درست شد، پس اين از آن نقل به مضمون­های بسيار درهم برهم است از روايتی را که درباره اقتناء بوده من احتمال می­دهم اين کلام هم مال شيخ نباشد همان کتبی، شيخ اجل از اين مطلب، من که بچه طلبه هستم می­فهمم اين روايت فوقش اقتناء را اثبات می­کند روشن شد، اين روايت اثبات جواز بيع نمی­کند،

س: اين از مصادر سنت

ج: جواز البيع ثمن الکلب سحت آن به حال خودش باقی است، در کتب، ممکن است در

س: مرحوم شيخ در خلافش هم که دارد يجوز بيع کلاب بعد هم اجماع را می­آورد هم به اطلاقات مثل احل الله البيع و اين­ها تمسک می­کند

ج: همان انتفاع

س: نه بيعش را دارد می­گويد

ج: بيعش چون ما روايت داريم آن­ها هم دارند

س: بلی

ج: روشن شد چه می­خواهم

س: بلی بلی

ج: مراد من از نقل به مضمون در حقيقت اولاً ما معتقديم اين نقل به مضمون مالی سنی­هاست مال ايشان نيست اصلاً و اين را اگر شايد در محلی است يا کتاب­های مثل مغنی اشاره می­کند که لما اجاز رسول الله اتخاذ فيجوز البيع،

س: در موطأ مالک اين روايت را داريم با يک الفاظ مختلف البته

ج: بفرماييد

س: که حدثنی مالک عن يزد خثيفه اخبره انه

ج: يزيد ابن ابی خثيفه باشد ابی دارد قبلش نه،

س: متن را چون تايپ نشده درست حالا عن رجل فلان من اصحاب رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم و هو يحدث ناساً معهم عند باب المسجد فقال سمعت رسول الله

ج: حالا عجيب است معلوم می­شود اين هم تحديث نکرده سماع است اصلاً يعنی نه اين­که حدثه می­گويد من شنيدم داشت حدث می­کرد مردمی را من هم گوش دادم اين را هم باز ارزش تحديث و روايت نمی­دانند چون نگفته احدثک دقت کرديد، لذا اين جور جاها را می­گويد سمعت نمی­تواند بگويد حدثنی فلان، اين داشت به عده­ای تحديث می­کرد من هم شنيدم، من هم آن­جا بودم شنيدم بفرماييد

س: بلی حالا من تبيان هستم بعدش می­خواهم چون تبيان سندهايش با اين­جا متفاوت است سندش مثل

45: 26

اينجا در موطأ است متفاوت است قال سمعت، فقال سمعت رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: من به نظرم حالا که خوانديد اين حديث قتل کلاب به نظرم در مسند احمد هم دارد

س: حالا ايشان که من اقتنی کلباً لايغنی عنه ضرعاً و لا زرعاً که می­گويند اولی حارس است دومی ماشيه است

ج: بلی ضرع يعنی شير ديگر

س: بلی

ج: يعنی گوسفند و اين جور چيزها،

س: نقص من عمله کل يوم قراط،

ج: قراط

س: بلی ايشان می­گويد اين اخرجه، محقق می­گويد اخرجه بخاری بعد حديث بعدی اين است که باز از نافع مال عبدالله ابن عمر که ان رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم قال من اقتنی کلباً

ج: نه حالا آن قتل کلاب اين اقتناء دارد

س: بلی کلباً ضارياً او کلباً، الا کلباً ضارياً او کلباً، او کلب ماشيه نقل من عمله کل يوم قراطان، حديث سوم اين است که ان رسول الله صلی الله و آله و سلم امر به قتل الکلاب خوانديم، فقط در تبيان اين است می­خواهيد من تبيان را بخوانم چون تبيان روايت را قشنگ آورده که می­گويد که لان القوم علی ما روی کان سئلوا رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم حين امرهم بقتل الکلاب عمايحل لهم اتخاذه منها و صيده فانزل الله فيما سئلوا عنه هذه الآيه، فاستثنی عليه السلام مماکان حرم اتخاذه منها و امر بقتله کلاب الصيد و کلاب الماشيه و کلاب الحرس و اذنت فی اتخاذ ذلک ذکر ذلک سلمی ام رافع عن ابی رافع،

ج: سَلمی، سُلمی نيست، سلمی

س: ام رافع

ج: ام رافع البته سلمی ذکرت بايد بگويد سلمی زوجه ابورافع است و اين زوجه ابورافع ظاهراً تا آخر هم به عنوان کنيز رسول الله بود، ابورافع را آزاد کردند کنيز بود اما زن ابورافع بود و اين سلمی، خود ابورافع و سلمی و بچه­هايش همه خيلی جزء مخلصين اميرالمؤمنين است از آن­ها کم حديث نقل کردند يعنی متأسفانه با اين­که ايشان چون کنيز بود حلال بود برای رسول الله، حلال رؤيت البته چون شوهر داشت اما از آن کم حديث نقل کردند چون و اين را در شرح حالش نوشتند که در خاندان رسول الله بود و مثلاً قابله امام حسن و امام حسين هم همين بود سلمی سلمی زوجه ابورافع البته يک جايي به نظرم دارم سلمی بنت قيس، به نظرم يک­جاي دارد سلمی بنت قيس حالا در صحابيت نگاه کن اسّ الغابه و متعارف عرض کردم متعارف، من در جايي هم در يک متن قديمی ديدم متعارف اين بود که عبد و امه را به پدر نسبت نمی­دادند اصلاً رسم شان اين بود مثلاً عمارياسر می­گفتند اما ياسر ابن فلان نمی­گفتند اصلاً رسم­شان اگر اسم پدرش را نمی­بردند معنايش اين بود که اين غلام است اين به صورت عبد بوده آن وقت سلمی را بنت نگفتند اما يک جايي من ديدم سلمی بنت قيس به نظرم ام رافع به قول ايشان ام رافع می­گويند آن هم ابورافع آن هم اسمش گفته شده اسلم است آن هم به اصطلاح از آفريقا نبوده آن از چيز بوده، غبط بوده از همين طرف­های مصر و آن­جا بوده خيلی هم مرد فوق العاده­ای است همين ابورافع که به مناسبتی آن کتاب قضايا و سنن را هم به ابورافع هم نسبت داده شده ولو توضيحاتی عرض کردم حالا مال که است؟ آن وقت اين سلمی، بنت قيس اگر باشد حالا اين اس الغابه را نگاه کنيد جلد پنجش نگاه کنيد می­نويسد اين سلمی اين همينی است که احتمال قوی است حضرت زهراء را غسل داد با اميرالمؤمنين اين است،

س: اسماء سلمی بايد باشد

ج: سلمی در بعض از روايات ما در عيون اخبار الرضا، در روايات اهل سنت هم دارد تعجب است اسماء بنت عميس خيلی بعيد است چون آن زن ابوبکر بود آن وقت و زوجه ابی بکر تا نصف شب بيرون باشد و مشغول غسل باشد خيلی بعيد است، شوهر دارد و اين­ها بعض جاها دارد سلمی بنت عميس، آن ديگر ابعد است، چون سلمی بنت عميس زن حمزه است، و اصولاً ايشان با اصلاً مهاجرت نکرد اصلاً کلاً نيامد به مدينه هجرت نکرد و در مکه ماند، حمزه هم که شهيد شد در مکه ماند اصلاً کلاً مدينه نيامد آن اصلاً نيست اما آنی که در خاندان رسالت بود، و قابلگی و مثلاً همين غسل و اين جور چيزها را انجام می­داد همين سلمی ام رافع به قول ايشان يک­جا من ديدم يک­جا فقط ديدم، حالا مصدرش هم من مطالعاتم هست اما مصدرش را در ذهنم نگه نداشتم، سلمی بنت قيس فکر می­کنم که همين زوجه ابورافع باشد،

س: زوجه ابورافع که توی حالا تو اسّ الغابه در احوال ابراهيم ابن رسول الله نوشته قابل­اش ايشان بوده

ج: بلی عرض کردم اصلاً قابله خاندان رسالت همين سلمی بود سلمی بدون اسم، يا ام رافع، سلمی را نگاه کنيد می­نويسد مولاة رسول الله

س: سلمی خادم رسول الله مولاه صفيه بنت عبدالمطلب

ج: نه همين خادم،

س: و هی امرأة ابی رافع،

ج: بنت

س: بنت نگذاشته براي ايشان، دوتا بعدی­ها را نوشته، سلمی بنت قيس که يکش

ج: پس اين شايد با آن اشتباه گرفته، من در ذهنم هست که سلمی بنت قيس نبايد ايشان باشد چون کنيز است بنت برايش نمی­نوشتند

س: چون و هی التی غسلت فاطمه مع زوجها علی و مع اسماء بنت عميس،

ج: اسماء هم معلوم نيست باشد نوشته شده در کتاب عيون اخبارالرضا از امام رضا نقل می­کند ليکن سندش روشن نيست و بعيد است قبولش سلمی چيز را نوشته؟ بنت قيس را نوشته،

س: نه همين سلمی خادم رسول الله

ج: خادم ببينيد به صورت مذکر می­نويسند اگر به صورت مذکر نوشتند مرادشان کنيز است آن وقت کنيزی است که خدمت بيت می­کند کارهای بيت را انجام می­دهد تقريباً همه کاره، چون شوهر داشت ديگر حالت کنيزی نداشت دقت می­فرماييد و اين به اصطلاح خودشان يک چيز داشتند، يک اسم خوبی دارد يک مردی که امور بيت را انجام می­داد يعنی خريد و فروش همه کارها به او واگذار بود، شاکری نه، يک اصطلاح لفظ لطيفی،

س: به صورت مذکر می­نويسند يعنی

ج: اين را مذکر می­نويسند

س: مذکر می­نويسند

ج: بلی بلی مثل حامد، چون اين مرادشان زنی است که در عين حال مذکر مرادشان نيست، اين در همين شرح حالی به نظرم ابن کليب اين را در کشی دارد ان لنا خادماً اذا اذنبت تقول می­گويد يک خادم داريم گاهی خلاف می­کند تازيانه آن وقت صيغه مذکر برايش آورده اين اصطلاح است خادم زنی است که در خانه بوده کنيز بوده اما امه نبوده چون شوهر داشته فقط در حد محرم بوده با مالکش محرم بوده و کارهای خانه را مدير کارهای خانه بوده اين به اصطلاح، يک در لفظه

س: قهرمانه مثلاً

ج: ها! قهرمان خب می­خواستم بگويم قهرمان در اصطلاح قهرمان و قهرمانه، قهرمانه را ديدم يکی ترجمه می­کرد، يعنی آدم پهلوانی بود گفتم نه بابا، قهرمان کسی بود کارها را دست او می­دادند همه چيز، يعنی ديگر نمی­خواست برای جزئيات کار اجازه بگيرد خودش می­خريد خودش می­فروخت خودش تصرف می­کرد اين پرده می­آورد کجا ببنيد کجا را پرده بزند کجا را بسازد تمام کارها اگر مرد بود قهرمان می­گفتند و کان قهرمانه فلان و اگر زن بود قهرمانه و قهرمانته فلانه، يکی از آن کارها هم خادم است خادم، باز به صيغه مذکر مراد کنيزی بوده که کارهای خانه را انجام می­داده ايشان ظاهراً تا آنجايي که ما الآن خبر داريم تا آخر عمر هم کنيز رسول الله بوده شوهر داشته و لذا به ذهن من می­آيد اگر بنا بود قضايای داخل رسول الله نقل بشود ايشان از عايشه اولی است چون قبل از عايشه خادمه رسول الله است اصلاً اگر بنا بود کسی نقل، ابورافع هم از اين­ها ديگر مثل ابوهريره اولی است ليکن از آن­ها کم نقل می­کنند چون آن­ها تابع ولايت، تابع اميرالمؤمنين اصلاً ابورافع در صفين شرکت کرد و بعد از شهادت اميرالمؤمنين هم دو مرتبه به مدينه آمد خانه نداشت امام حسن يکی از خانه­هاي خودشان را به ايشان واگذار کردند غرض اين­که آن­ها چون خودش و خاندانش موالی اهل بيت اند خيلی اهل سنت رو آن­ها حساب نکردند متأسفانه، اصلاً آدم وقتی نگاه می­کند اصلاً خاندان و اسوه و چون گاهی اوقات اسم­ها خيلی نزديک هم است مثلاً عبيدالله ابن ابی رافع، عبيد ابن علی ابن ابی رافع، دو نفر اند حالا دو نفر اند يکی اند، انسان وقتی نگاه می­کند هی بعضی­ها تصريح کردند آقا اين اشتباه شده اين چنين است به نظرم می­آيد اجتهادها با اجتهاد هم آن اشتباهات را هم با اجتهاد يک ابهامی در زندگی ابورافع و زنش و خانمش که سلمی باشد و بچه­هايش و بعد نسل و تبارش وجود دارد، ظاهراً به خاطر همين تقرب­شان به اميرالمؤمنين و ولايتی که داشتند خيلی سعی کردند از اين­ها چيزی نقل نکنند اصلاً متعرض احوال ايشان نشوند، يک نجاشی هم در اول نجاشی يک آيه­ای را، انما وليکم الله را از او نقل می­کند، وليکم الله نيست يک آيه ديگر است که ابورافع می­گويد سر پيغمبر اول نجاشی است، می­خواهيد بياوريد اول نجاشی، ابورافع ابورافع را سلفنا الصالح اولين کسی که نجاشی اسم می­برد ابورافع است بعد يک قصه­ای در شرح حالش نقل می­کند خود اول اول نجاشی،

س: در مورد اين،

س: اين نقل به مضمون در اهل سنت می­خواستيم امروز

ج: نه آن نقل به مضمون اصلاً در همه جا هست در کتب فقهی آمده خوب دقت بکنيد، بلی در کتب اهل سنت، نقلی مضمون به معنای ديگری، به معنای، اين در کتب فقهی نقل به مضمون به معنای نقل فتوی يعنی به صورت فتوی در آوردند در کتب اهل سنت مضمون چندتا حديث، يکش کم دارد، يکش زياد دارد با همديگر قاطی می­کند اين در کتب قرن چهارم زياد است مثلاً در همين مقاتل الطالبين نقل می­کند از ابن عقده عن فلان، بعد می­گويد فلان سه­تا چهارتا، بعد می­گويد دخل حديث بعضهم فی بعضهم، دخل حديث يعنی يک حديث ممکن است دو سطرش ندارد يک حديث سه سطر زيادی دارد، همه را باهم جمع می­کند اين را هم داريم ما اين در ميان اهل سنت در محدثين زياد است،

س: بعد اين را جزء نقل مضمون می­دانند

ج: نمی­دانيم نه، اين نقل به لفظ است اما قاطی کرده لفظ را خراب کرده، دقت کرديد يک نقل به لفظ، نقل به مضمون بيشتر الآن دقت کنيد ما جواز بيع کلاب نداريم تمام اين روايات اتخاذش است نگهداشتی است، انتفاع به اين­هاست می­گويد يا رسول الله اين­ها را بکشيم، حالا از همه­اش لطيف­تر ابن حزم است فتوايش،

س: يک روايت ديگر هم فقط هست که

19: 38

چيز نقل کردند يعنی

ج: بيع،

س: شاهد که مال کتاب فقيه است بحث ديات است ديه کلب صيد که گفته شد کلب ماشيه هم آن­جا ديه­اش گفته شده،

ج: روايت فکر نمی­کنم باشد فتوی،

س: روايت توی من لايحضره الفقيه است و فی رواية ابن فضال عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله عليه السلام قال ديه کلب الصيد اربعون درهما و دية کلب الماشيه عشرون درهماً

س: ديه؟

س: ديه چون ديه

س: حالا چندتا روايت

ج: ديه اگر بيايد يعنی محترم است يعنی نگهداريش درست است، اما اين­که بيعش هم باز در نمی­آيد

س: بلی همان اقتناء عرض کردم در حد اقتناء

ج: در حد اقتناء علی ای حال اگر هم اين روايت، اگر هم روايت واقعاً مال ابن فضال پدر باشد اين هم مشکل دارد اگر مال ابن فضال پسر باشد اصلاً صدوق از ايشان خيلی کم نقل می­کند ابن فضال پسر، و بعدش هم روايت ابن فضال پدر بهترين راه­های ما همان نسخه­های کلينی است ببينيد کلينی آورده يا نياورده؟ مرحوم کلينی کتاب ابن فضال پدر را از طريق احمد اشعری نقل کرده بهترين نسخه­ای که ما از کتاب ابن فضال پدر داريم اين است رواياتی است که مرحوم کلينی از ابن فضال پدر توسط احمد اشعری نقل می­کند اين بهترين راهی است که الآن ما برای روايت ابن فضال پدر داريم حالا فضل ابن شاذان هم به نظرم دارد در ميان قمی­ها اين از همه به اصطلاح معتبرتر و روشن­تر است اصلاً ببينيد اين ديه کلب صيد را بزنيد همين کلينی دارد،

س: آن وقت چون عبارت مالک را خوانديم همه­اش چون تکميله روايت­های قبل است، خود مالک می­گويد قال مالک اکره ثمن الکلب الضاری و غير ضاری لنهی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم

ج: می­بيني اکره

س: عن ثمن الکلب

ج: خودش انتفاع را نقل کرد اما به بيع که رسيد اکره، اکره هم عرض کرديم احرم، چرا؟ چون می­خواهد استفاده از اطلاق نهی رسول الله عن ثمن الکلب اصطلاحاً اگر فقيه يک مطلبی را از يک روايتی اطلاقش را استفاده می­کرد حکم سنت داشت، در سنت کراهت به معنای حرمت است، يعنی اگر کراهت، حرمت به سنت ثابت بشود تعبير به کراهت می­کنند تا با حرمت کتاب اشتباه نشود، حرمت را برای کتاب گذاشته بودند برای حرمتی که از سنت، روشن شد نکته اين،

س: بلی بلی

ج: ببينيد دقت کنيد با اين­که خودش اتخاذ را نقل کرد، جواز را نقل کرد اما در ثمن که رسيد اين­جا چون اختلافی فقهاء اهل سنت است عده­ای گفتند حالا که اتخاذش جايز است پس ثمنش هم جايز است، ثمنش هم اشکال ندارد عده­ای هم آمدند گفتند نه، مثل مالک اشکال ندارد اتخاذش جايز است ليکن ثمنش مکروه است يعنی حرام است به سنت رسول الله چون نهی عن ثمن الکلب، آن نهی عن الکلب جای خودش است انتفاع جايز است آن وقت در مقابل عده­ای، اين روی جواز البيع لذلک جواز بيع را اين در حقيقت مضمون است يعنی يک استظهاری است که عده­ای که از فقهاء از اين کردند و الا روايتی در بيع اين کلاب ندارند، در انتفاع به اين کلاب دارند اين منشأ اين شده پس بنابراين علمای ما به احترام شيخ آن­هم توجه نکردند شيخ در مبسوط اصل کتاب مال سنی­ها بودند اصلاً، اصل کتاب مال شيعه نبوده، احتمال هم حتی دارد که اين عبارت در اصل کتاب بوده، و چون در حد روايت بوده آن­هم مثلاً مرسل، ديگر شيخ حذفش نکرده آورده عبارت را، حالا به حد اين­که يک روايتی فرض کنيم در بخاری باشد تصور اين­که همچو روايتی وجود دارد، همچو روايتی اصلاً وجود ندارد، آنی که وجود دارد علی تقدير قبلش انتفاع به اين کلاب است شما می­توانيد سگی را داشته باشيد برای نگهداری چيز، نگه بداريد البته بازهم حتی جمع کردند، نگهداری سگ را برای نگهداری خانه از اين طرف جمع کردند، از آن ور هم لا ندخل بيتاً فيه الکلب، اصلاً دارند در، به نظرم مغنی دارد که مثلاً برای سگ يک اتاق خاصی قرار می­دادند يعنی سگ را در خانه برای حفظ خانه نگه می­داشتند اما در اتاق خودشان هم نمی­آوردند روشن شد چه می­خواهم،

س: بلی بلی

ج: يعنی می­گفتند منافات ندارد، اگر گفت جواز بيع برای خانه، حفظ خانه اين معنايش اين نيست که در خانه هم بيايد در اتاق بيايد ان الملائکه لاتدخل بيتاً فيه الکلب باز اطلاقش شامل می­شود حتی اين سگی که برای حفاظت است اين هم داخل نشد، روشن شد مثل همين حرف مالک،

س: روايت کلينی که فرموديد خيلی چيزتر شد

ج: مشکل شد

س: مشکل شد به خاطری که آن­جا چهارتا را آورده

ج: بخوانيد

س: ايشان در باب

س: آن هم راجع به ديات است

س: بازهم ديه است بلی

ج: بلی

س: باب جلد هفت صفحه سه صد و شصت و هشت باب فيمايصاب من البهائم و غيرها من الدواب، اولين روايتی که مربوط به اجلکم الله کلب باشد روايت شماره پنج است که دية الکلب الصلوقی است،

ج: عرض کردم صلوقی هم داريم ما

س: بلی اين روايت ششم اين است علی عن ابيه عن محمد ابن حفص عن علی ابن ابی حمزه عن ابی بصير عن احدهما عليهما السلام، قال

ج: بلی اين سندش روشن نيست نه،

س: دية الکلب الصلوقی اربعون درهماً جعل ذلک رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم، و دية کلب الغنم کبش، و دية کلب الزرع جريب من برد، و ديه کلب الاهلی قفيز من تراب لاهلک، که آن­جا دارد زمبيل من التراب،

ج: يعنی خاک بهش بدهيد، هيچی ندهيد خاک بهش بدهيد،

س: اما آن سه­تايي ديگر هست، يعنی هم زرع است هم

ج: اين­که روايت که ضعيف است نه آن ابن فضال را می­خواستم بگويم بحث سر آن نبود، نه عرض کردم، به يک سند آن سند نبود، فقط عرض کردم، اگر سندی ابن فضال باشد بهترين راهش،

س: روی را چرا خلاف ظاهر می­زند به عنوان اين­که نقل مضمون است

ج: چون نيست اصلاً

س: خب شايد ما گير نياورديم شايد روايت ديگری که به دست ما نرسيده

ج: اولاً اين متن که نيست، اين متن که، اولاً اصلاً کسی نقل نکردند سنی­ها نقل نکردند،

س: خب باشد بازهم

ج: يعنی اهل سنت کلاً به هر حال ايشان معلوم می­شود استظهار کرده، و روی کلب

س: از کجا؟

ج: کذلک، کذلک که عبارت روايت نيست

س: همان روي­ها زياد دارد که متن

ج: نه ببينيد روی که بيع و روی بيع کلب ماشيه کذلک، اين­که متن روايت نيست که کذلک، اين­که متن روايت نمی­شود کذلک باشد، يعنی چون ايشان قبلاً يک عبارتی آورد که بيع کلب صيد جايز است و روی، کذلک را بايد خودش اضافه کرده متن روايت که اين نيست که، اين­که متن روايت که نمی­آيد کذلک،

س: منافات ندارد

ج: نه يعنی به عبارت ديگر نيامده متن روايتی،

س: روی مثل ذلک، روی مثل ذلک هناک

ج: نيامده بگويد روی کلب الصيد ماشيه و زرع مثلاً با همديگر دوتا را يعني روايت را آورده نوشته دوتای ديگر هم روی کذلک، کذلک که قطعاً نقلی،

س: خب خود روايت هم مشخص است اگر ما بخواهيم نقل مضمون­ها را بشناسيم از کجا بشناسيم؟

ج: نقل مضمون­ها را در کتب فقهی از فتوی می­شناسيم يعنی اصولاً چنين متنی را چون عرض کردم برگرديم به کتب اهل سنت مصادر اهل سنت، مصادر شيعه روايات شيعه هيچ کدام از اين­ها فعلاً در باب غير از کلب صيد بيع نداريم، و لذا مثل موطأ مالک می­گويد انی اکره، با

س: آن مال اهل سنت است ولی عرضم اين است که شيعه وقتی می­گويد

ج: نه می­دانم

س: خب نشان می­دهد که شايد بوده دستش بعدش به ما نرسيده

ج: خب ببينيد عرض می­کنم اين مطلب اگر باشد اين در کتاب­های مثل صدوق و ديگران هم می­آيد فرض کنيد در کافی می­آيد در جای ديگر کتاب­های ضعيف ديگر می­آيد اين­ها نقل به مضمون است، يعنی

س: متفرد است آخر داريم بعض جاها

ج: در تفرد شيخ، تفرد شيخ در مقام روايت داريم در تهذيب داريم اما در مقام اين کتاب عرض کردم اصلش کتاب اهل سنت است اصلاً، اصلاً فروعی که دارد، تفريعاتی که دارد،

س: نه همين عرض می­کنم معيار را در بياوريم ببينيم ضابطه اين که حمل بر نقل مضمون می­کنيم چه است؟

ج: عرض کردم

س: روی­ها شيخ، عذر می­خواهم روي­ای که دارد که عين متنش دارد ولی سنی است، روی داريم که همين جوری که شما می­فرماييد نقل مضمون است

ج: اين معنی که اين تعبير که مسلم متن نيست اين تعبير الآن در مصادر، در مصادر اهل سنت هم که نگاه کرديم انتفاع را دارند بيع را ندارند در مجموعه روايات­شان در روايات ضعيفه ما هم مصدر آن ديه هم که داشت مثلاً ديه را هم اگر دقت، مثلاً مرحوم صدوق ديه را نقل کرده ابن فضال، الآن آن روايت را نمی­توانيم تازه عن رجل هم دارد يعنی ابهام­های شديدی در اين جهت وجود دارد

س: حالا سؤال

ج: تازه اين اين هم اين هم برفرض باشد اين هم اين معنايش اين است که از ديه فهميده جواز بيع را می­شود نقل به مضمون،

س: بعد نقل مضمون را می­شود با عمل اصحاب درستش کرد؟

ج: اين مشکل کار است،

س: چون متن را ما نمی­دانيم چه است

ج: چون متن را نمی­دانيم تازه نقل به مضمون را می­شود قبول کرد در جايي که اجازه بدهيد در جايي که مصدر شيعی باشد اين در باب بياوريد، اعلم ان المفوضه خذلهم الله بياوريد،

س: اين را چون فرموديد مسند احمد، در مسند احمد در بحثی يکی در حديث عبدالله ابن مغفل مزنی در دو جلد ايشان، يک حديثی از اين آقا نقل می­کند که ان رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم امر بقتل الکلاب ثم قال، ما لهم و لها فرخص فی کلب الصيد و فی کلب الغنم، اين متن به همين تعبير در مسند احمد دوبار همان طور که عرض کردم از حديثی عبدالله ابن مغفل مزنی آمده، بعد به همين سند در، از همين آقا در صحيحه مسلم هم آمده در سنن دارمی هم اين طور آمده که ابونعيم حدثنا سفيان عن عبدالله ابن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم من اقتنی کلباً الا کلب صيد او ماشية نقص من عمله کل يوم

ج: قراط دارد چرا دارد

س: قراط، که اين همان بود که معذرت اما اين

ج: اين ناظر اين به حکم تکليفی هم هست، نقص من عمله قراطاً بحث به حکم چيز ندارد بحث به بيع و، آن وقت می­ماند روايات ديه اگر از روايات ديه هم استفاده حکم بيع بکند باز هم می­شود نقل به مضمون اگر از روايات اقتناء استفاده کنيم باز می­شود نقل به مضمون يعنی اقتناء، و لذا ديديد مثل مالک آمد تصريح کرد اقتنائش اشکال ندارد ليکن بيعش جايز نيست، تصريح کرده انی اکره، لنهی رسول الله عن ثمن الکلب روشن شد پس برفرض هم ديه ثابت بشود برفرض اگر قبول کرديم چون يکش داشت که يک زمبيل خاک بريزيم برايش يک مسخره ارزشی ندارد، اگر برفرض هم ديه ثابت می­شود باز اثبات جواز بيع می­شود مضمون، بعد هم که اين روايت هم با اين تعبير فقط در مبسوط شيخ آمده که يک کتابی است که اصلش از اهل سنت است بعد هم در ميان اهل سنت اين بحث آمده بالفعل يعنی الآن دارند که چون رخص رسول الله فيجوز بيعه،

س: خب اين­ها قرائن اين است که اين نقل به مضمون می­شود

ج: نقل به مضمون می­شود دقت، شبيه اين را هم در شيعه داريم الآن اين بحث اشهد ان علياً ولی الله را بياوريد ايشان،

س: قال الصدوق

ج: صدوق هم دارد شيخ طوسی هم دارد

س: و المفوضه لعنهم الله يا خذلهم الله

ج: خذل،

س: در مورد بحث مالک که فرموديد ابن عبدالبر در

ج: عبدالبر

س: در استذکارش بحثی که آورده باب ماجاء فی ثمن کلب بعد می­گويد که قال مالک، عبارت مالک را آورده که اکره ثمن الکلب، بعد می­آيد پايين تر ايشان می­گويد و اما بيع کلاب و اثمانها و قيمتها علی من قتلها فقد اختلف العلماء فی ذلک،

ج: اين به خاطر ديه است اين علی من قتلها بحث ديه را کرد

س: و الصحيف و فی ذلک من مذهب مالک ما ذکره فی موطأه و الحجة له من جهة الآثار صحيحة منها فلان روايت را می­آورد قال ابوعمر فاذا کان غير ذلک، يک بحثی اين­جا می­کند که کلب ضاری مأمور به قتل است و اين­ها بعدش می­گويد و قد اختلف اين همان که بحثی که اشاره کرديد و قد اختلف اصحاب مالک و اختلفت رواية حالا عنه يا عنده فی ثمن الکب الذی ابيحت اتخاذه

ج: ببينيد

س: فاجاز مرة ثمن الکلب الضاری و منع منه اخری، تفکيک بين اقتناء و بيع، بعدش می­گويد که و وجه اجازة بيع

ج: نه واضح است کتاب­های متعدد دارند اهل سنت يکی دوتا نيست همين مجموع نووی را هم نگاه کنيد ايشان شرح بهترين داده،

س: بعدش می­گويد و اما الشافعی فلايجوز عنده بيع الکب الضاری و لاغير الضاری و لايحل عنده ثمن الکلب الصيد و لا کلب الماشية و لا کلب الضرع لنهی رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم الثمن الکلب

ج: ايشان تخصيص را قبول نکرده

س: می­گويد ديه را هم چيز قبول نکرده و قال ابوحنيفه و اصحابه يجوز بيع الکلاب

48: 51

و الماشية

ج: ببين ابوحنيفه حالا چرا؟ چون يجوز الانتفاع از جواز انتفاع و اتخاذ و اقتناء در آوردند جواز بيع را پس اين روی در حقيقت اين بوده يعنی روايتی در اتخاذ بوده روايتی در ديه حالا مثل روايت ما عبد اين­ها از آن جواز بيع در آورده اين نقل به مضمون است دقيقاً همين را گفته، گفته که پيغمبر فرمودند که کلاب صيد را ديگر نکشيد فاخبر انک الکلب الصيد کان مقتولاً فکان بيعه و الانتفاع به حراماً و کان قاتله مؤدياً لفرض عليه فی قتله، ثم نسخ ذلک و اباح الاصطياد به فصائر کسائر الجوارح فی جواز بيعه، بعد

ج: يعنی از مسأله­ای

س: نافع شد چون نافع شد پس بنابراين صارت

ج: بيعش هم درست است روشن شد اين در يک کتابی اصلاً سنی آمده و لذا هم حتی ما نمی­دانيم اصلاً مال شيخ باشد اين عبارت روی دقت می­کنيد احتمال می­دهيم اصلاً عبارت در اصل متن آن سنی بوده ليکن عظمت شيخ اقتضاء کرده در طائفه،

س: چون در خلاف هم داشت يک جورايي

س: در وسائل هم اصلاً آورده اين عبارت شيخ را از مبسوط به عنوان يک

ج: روايت آورده در خلاف فکر نمی­کنم جواز بيع آورده؟

س: جواز بيع کلاب آورده،

ج: در خلاف

س: عرض کردم که چيز می­کند،

ج: بخوانيد عبارت خلاف را،

س: فرموديد بخوانيم

ج: به من لايحضر اعلم ان المفوضه المفوضه

س: يجوز بيع کلاب الصيد و يجب علی قاتلها قيمتها اذا کان معلمه که خلاف جلد سه مسأله

ج: اين درست است اين اشکال ندارد

س: و لايجوز بيع غير الکلب المعلم علی حاله و قال ابوحنيفه و مالک يجوز بيع الکلاب مطلقاً الا انه مکروه بعد تا بيايد می­گويد

ج: مکروه برای حرام است

س: شافعی را هم می­گويد لايجوز بيع الکلاب المعلمه کانت او غير معلمه دليلنا بعد از اين­که برای يجوز اجماع الفرقه فانهم لايختلفون فيه و يدل علی ذلک احل الله البيع، الا ان تکون تجارة عن تراض،

ج: اين­جا دقت کنيد ايشان دقت کنيد اجماع الفرقه گفت اخبارهم نگفت، معلوم می­شد اخبار را

س: اخبارهم بعد می­گويد و روی جابر ان النبی صلی الله عليه و آله و سلم نهی عن ثمن الکلب و الصنور الا کلب الصيد و هذا نص

ج: ليکن روی جابر مال ما نيست اما ما داريم ظاهراً ما در بيع کلب صيد داشته باشيم از اين عبارت ايشان معلوم می­شود در شيعه نيست حالا بايد نگاه بکنم،

س: يک مشکل هم اين­که آن روايت سلمی ام رافع را ما در اين­جا را که خوانديم از اهل سنت نبود، که شيخ در تبيان بهش اشاره کرده بود، متن آن را نداريم

س: الا کلب الصيد خلاصه اين باز خوب است

ج: فقط کلب صيد را اجازه داده

س: فقط کلب الصيد را بقيه­اش را

ج: آن­هم تازه معلق

س: تبيان بهتر بود، چون آن­جا هرسه هست که ايشان می­گويد در روايت سلمی است

ج: در بيعش فقط کلب صيد همان که من گفتم،

س: اتخاذ است

ج: اين اگر بود با مبسوط نمی­سازد

س: آنجا می­گويد اين­ها مثال است ديگر، پس مکاسب

ج: خب مجبور بشود اين طور بگويند ديگر

س: بلی

ج: چون يک چيزی آمده چه کارش بکند؟ هی می­رود هی می­آيد عمده­اش هم همين است روايت شيخ طوسی در مبسوط،

س: با اين حساب معلوم شد که اين جور روايات اصلاً نبايد روش بحث بشود اين به اين بحث را من می­خواهم يک کم بازتر صحبت کنم اصل بحث را کلاً به طور کلی آن وقت ببينيم مفوضه را بگوييد ديگر اين راجع به متن بود بحث ما امروز راجع به متن بود، و روی جواز بيع فلان کذلک اين را ما همچون متنی نداريم، بحث ما در اين قسمت حالا اين­جا هم بخوانيم مفوضه،

ج: خب بلی تهذيب هم دارد

س: شيخ صدوق جلد يک صفحه دويست و نود،

ج: يا نهايه شيخ طوسی است،

س: اصول الآذان و الاقامه بعد که تمام شد می­فرمايند که قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله هذا هو

44: 55

لايزاد فيه و لاينقص منه و المفوضه لعنهم الله،

س: لعنهم الله دارد؟

ج: خذلهم الله هم بعض جاها دارد

س: من در ذهنم همين بود بلی

ج: خذلهم الله، مراد از مفوضه در اينجا شيعيان بغداد است چون زمان آل بويه است شيعه در بغداد فعاليت سياسی داشت اينها،

س: من لايحضر بخوانيم،

ج: مفوضه غلات است،

س: مفوضه به معنای غالی

ج: غالی چون می­گويند ان الله خلق العالم و فوض امر العالم الی الائمه، مفوضه به اين معنی، نه مفوضه در انسان در مقابل جبر، تفويض مرادش اين است

س: و قد وضعوا اخباراً و زادوا فی الآذان محمد و آل محمد ببين و قد روی اخباراً اين نقل به مضمون است و وضعوا اخباراً کاشکی اخبار را می­آورد اصلاً ببينيم چه است؟

س: حرف­شان چه است؟

ج: شيخ همين عبارت را دارد رووا فی ذلک اخباراً

س: نقل مضمون هم نکرده

ج: هيچی اشارات است يعنی ايشان اين مطلب را گفته که روايت نقل کردند که اشهد ان علياً ولی الله در روايات است اين اصلاً نقل نکردند اصلاً چنين نقلی الآن ما مشکل متنی، عين عبارت را يا شيخ در تهذيب دارد يا در نهايه دارد تهذيب را هم بياوريد در باب آذان يا در نهايه، به نظرم در نهايه است شايد بعد می­گويد و قد رووا فی ذلک روايات، بازهم نمی­آورد ايشان،

س: البته فقط نوشته در ان عليا ولی الله چندتا فراز است

س: و ان خير البريه

ج: بلی،

س: و اما ما روی فی شواذ الاخبار من قول اشهد ان علياً ولی الله و آل محمد خير البريه

19: 57

لايعمل عليه

ج: اين عبارت هم شيخ طوسی است اين نقل به

س: و قد عمل بها کان مخطئاً در نهايه که فرموده،

ج: نهايه آورده ديديد و ما روی فی شواذ مضمون را آورده

س: در مبسوط هم اين را دارند گفتند علی ما ورد فی شواذ الاخبار فليس بمعمول عليه فی الآذان و لو فعله انسان

ج: دقت کرديد اين ديگر خيلی مضمونش ديگر به نحو اشاره مانند است عبارت شيخ يکی از جاهايي که خيلی هم عجيب است شيخ بالاخره شما خبر را بياور حالا ضعيف ممکن است اصلاً اين مطلب تا حالا از مصدرش و سند را بياور تا ببينيم چه است؟ حالا آنی که الآن ما الآن منحصراً در فقه الرضا در تشهد دارد، و اشهد ان علياً نعم الاخ و نعم الوصی، اينی که الآن در تشهد دارد در آذان و اقامه هم ندارد، اما شيخ از عبارت شيخ و عبارت مرحوم صدوق در می­آيد که در آذان و اقامه وارد شده اين اين قسمتی که الآن مهم است برای ما، اين­که اين تعبير اشهد ان علياً ولی الله يا محمد و آله الخير البريه اين در اخبار وارد شده ما اين جور چيزها داريم که مثلاً يک مضمون روايت يا اشاره مانند يا هم مثل همان اين نقل­ها هيچ ارزش الآن برای ما نمی­تواند داشته باشد، و نمی­تواند کارگشا باشد نه به خاطر اين­که فقط شيخ هم از او اعراض کرده الآن نمی­توانيم نه اعراض شيخ را توجيه بکنيم کاملاً راه برای ما بسته است الآن در مورد اين رواياتی که می­گويد شواذ اخبار کاملاً راه بسته است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.